

هو العليم

مباحث دهة اول محرم الحرام ۱۴۳۹

با موضوع

# حیات جان

متن کامل سخنرانی حجة الاسلام و المسلمین

استاد مخاولی

مجلس هشتم: پنجشنبه ۷ محرم الحرام ۱۴۳۹ - ۹۶/۷/۶

## فهرست مطالب

- ۱ ..... لزوم اصلاح دیدمان نسبت به دین
- ۱ ..... جنایات دشمن در جهت انهدام اسلام
- ۱ ..... اشاره به دو خبر غیبی در روایت «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»
- ۲ ..... تحریف در دین چگونه صورت گرفت؟!
- ۳ ..... مباحث منشأ دین، مربوط به عموم مردم و متعلق به متن جامعه است
- ۳ ..... هنر دشمن در القاء نظریاتش به همه مردم
- ۳ ..... خروج از اعتقادات و باورها بسیار نامحسوس است
- ۴ ..... ارتباط مباحث منشأ دین با اخلاق و تربیت
- ۴ ..... تکتک آیات قرآن برای سلوک و تهذیب نفس است
- ۵ ..... کسی که دنبال فهم و تهذیب است، از تمام مسائل پیرامونش در این جهت استفاده می‌کند
- ۵ ..... حقیقت انسان، اتصال به حق تعالی است
- ۶ ..... لزوم تولی و تبری در مباحث مربوط به خداوند و مقدسات
- ۷ ..... روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

السلام عليك يا ابا عبدالله و على الأرواح التي حلت بفنائك

عليك منى سلام الله أبداً ما بقيت و بقى الليل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم

السلام على الحسين و على بنى الحسين و على أولاد الحسين و على أصحاب الحسين

هدية به پیشگاه ملکوتی حضرت ابا عبدالله (ع) و یاران و فادارشان صلواتی عنایت بفرماید.

## لزوم اصلاح دیدمان نسبت به دین

ما در مباحثی که داشتیم در زیر خیمه حسینی (ع) به بحث اصلاح دیدمان نسبت به دین می پرداختیم. همان چه که حضرت ابا عبدالله (ع) برای آن حرکت کرده اند. «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي»<sup>۱</sup> حضرت دینی را که توسط اشار ضایع و فاسد شده بود، احیاء کردند.

بعضی چیزها را ممکن است سروران به گوششان نخورده باشد که در تاریخ اسلام چه اتفاقاتی افتاد و چه بلایی بر سر دین آوردند! بعضی از قسمت های تاریخ را که بررسی می کنیم، تعجب می کنیم که چه مملکتی و چه مردمی بودند که این وقایع را پذیرفتند!

## جنايات دشمن در جهت انهدام اسلام

مدت مدیدی بر جهان اسلام گذشت که مردم به سمت بیت المقدس آن هم به سمت صخره آن نماز می خواندند! نماز خواندن به سمت قبله را خلفا ممنوع کرده بودند! چند سالی - که تاریخ مقدار آن را ذکر نکرده - همه مساجد قبله شان به آن سمت - یعنی به سمت قبله یهود - بوده است؛ برعکس نص صریح قرآن، تغییر قبله دادند! خانه کعبه را هم خراب کردند. خانه کعبه را دوبار خراب کردند؛ اولین بار دو سال بعد از جریان کربلا بود. در آنجا وقتی که دستور پرتاب آتش و سنگ به خانه کعبه داده شد، گفتند که خلیفه دستور داده است؛ حرمت خلیفه در مقابل حرمت بیت قرار گرفته است و حرمت خلیفه خدا از حرمت بیت خدا بیشتر است! به سمت کعبه نماز خواندند و بعد از نماز با منجنیق کعبه را ویران کردند! ما عمق فاجعه ای که در اسلام شکل گرفته بود را دقیق نمی دانیم.

## اشاره به دو خبر غیبی در روایت «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»

چند سال پیش بحثی را در تفسیر روایت «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»<sup>۲</sup> مختصراً مطرح کردیم. البته این روایت برای دیگران هم آمده است؛ مثلاً «فَاطِمَةُ بَصْعَةَ مِنِّي»<sup>۳</sup>، یا مثلاً برای امیرالمؤمنین (ع) این عبارت آمده است: «عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ»<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> حضرت ابا عبدالله در وصیت خویش به برادرشان محمد بن حنفیه این گونه نوشتند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمُعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنْفِيَّةِ أَنَّ الْحُسَيْنَ يُشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي ص أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمُعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَمَنْ قَبِلَنِي يَقْبَلِ الْحَقَّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَهَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي إِلَيْكَ وَمَا تَزْفِقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ». (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۴، ص: ۳۲۹)

<sup>۲</sup> حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّعْفَرَانِيُّ بِالرِّيِّ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَلِيمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ خَيْثَمٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي رَاشِدٍ عَنْ يَعْلَى بْنِ مَرَّةٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سِنُّهُ مِنَ الْأَسْبَابِ. (كامل الزيارات، النص، ص: ۵۲)

<sup>۳</sup> [۱] [قال رسول الله (ص): ... أَلَا إِنَّ فَاطِمَةَ بَصْعَةَ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّرَنِي وَمَنْ غَاطَهَا فَقَدْ غَاطَنِي ... (الأمالي (للصدوق)، النص، ص: ۱۰۴)

[۲] ... ثُمَّ التَّمَّتْ [رسول الله (ص):] إِلَى عَلِيٍّ ع فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ فَاطِمَةَ بَصْعَةَ مِنِّي وَهِيَ نُورٌ عَيْنِي وَ ثَمَرَةٌ فُؤَادِي سُوُؤُنِي مَا سَاءَهَا وَ يَسْرُئِي مَا سَرَّهَا وَ إِنَّهَا أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنَ أَهْلِ بَيْتِي فَأَحْسِنْ إِلَيْهَا بَعْدِي وَ أَمَّا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَهُمَا ابْنَايَ وَ رِيحَاتَايَ وَ هُمَا سَيِّدَا سَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيُكْرِمَا عَلَيْكَ كَسَمِعِكَ وَ بَصْرَكَ ثُمَّ رَفَعَ ص يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ سَلَّمَ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَ حَرَبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَ وَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاهُمْ. (الأمالي (للصدوق)، النص، ص: ۴۸۷)

<sup>۴</sup> [قال رسول الله (ص):] ... عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ مَنْ تَوَلَّى عَلِيًّا فَقَدْ تَوَلَّى نَبِيَّ حُبِّ عَلِيٍّ نِعْمَةٌ وَ اتِّبَاعُهُ فَضِيلَةٌ ... (الأمالي (للصدوق)، النص، ص: ۹)

حدیث‌سازان متقلّب هم هرچه از روایات خوب را که در مدح اهل بیت علیهم‌السلام بوده، حذف کردند و آن‌هایی را که نتوانستند حذف کنند، بدلش را آورده‌اند! در روایات عامه داریم که مثلاً پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: ابوبکر منی و انا من ابی بکر!! انسان نمی‌داند گریه کند یا بخندد!  
در این روایت «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» دو نکته مهم و دو خبر غیبی است؛ اما اینکه «اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» معنایش چیست، احتمالات معنایی متفاوتی در سطوح مختلف دارد.

«حُسَيْنٌ مِنِّي» مشخص است، یعنی حضرت اباعبدالله علیه‌السلام هر چه دارد از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؛ البته نه به این معنا که این حسین بچه من است! مقصود، وجود مادی نیست، چون اگر مقصود وجود مادی باشد، در این صورت روایت، یک روایت مبتذل و توضیح واضح خواهد شد! ضمن اینکه اگر به این معنا باشد، جعفر کذاب هم می‌شود «منی»!  
پس «منی» معنای دیگری دارد.

اگر یکی از معانی را این بگیریم که شخصیت حقوقی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، حفظ رسالت است، و این حفظ رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم توسط امام حسین علیه‌السلام صورت می‌پذیرد، آنگاه از این معنا دو خبر استخراج می‌شود:  
۱- کسانی برای انهدام نام من و دین من کمر همت بسته‌اند.

۲- یکی از کسانی که این قضیه را خنثی می‌کند و من را حفظ می‌کند و رسالت مرا استمرار می‌دهد، حسین من است.  
وقتی این زاویه روایت را پیگیری می‌کردیم و در تاریخ سیر می‌کردیم که چه‌طور کمر به انهدام اسلام بسته بودند و نقشه‌ای سازمان‌یافته و گام‌به‌گام ریخته بودند؛ و بعد چطور امام حسین علیه‌السلام مانع این کار شدند و نگذاشتند تا نقشه آن‌ها به نتیجه برسد، به مواردی عجیب دست می‌یافتیم!  
«مَا عِشْتَ اَزَاكَ الدَّهْرُ الْعَجَبُ»<sup>۵</sup>، هرچه بیشتر بمانی، عجائب بیشتری می‌بینی!  
شاید بدون اغراق بتوانیم یک مجموعه چند جلدی از تفسیر نقشه‌ها و برنامه‌ها و روش کسانی که می‌خواستند دین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را منهدم کنند، بنویسیم.

ما باید بدانیم که الان در کجا هستیم و اگر حضرت اباعبدالله علیه‌السلام نبود، در کجا بودیم؟! همان بلایی سر اسلام می‌آمد که سر اسلام حضرت عیسی علیه‌السلام و حضرت موسی علیه‌السلام آمد. اسم ادیان قبلی که مسیحیت و یهودیت نبوده؛ بلکه اسم دین حضرت عیسی علیه‌السلام اسلام بوده، و اسم دین حضرت موسی علیه‌السلام نیز اسلام بوده، و اسم دین حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیه‌السلام نیز اسلام بوده است. آنقدر تحریف گسترده شد و همه‌جا را فرا گرفت که اصلاً اسمی هم از آن ادیان نمانده است! و اصلاً اسم آن را هم تغییر دادند، این‌ها بر اساس اینکه مسیح را خدا می‌دانستند، مسیحیت گذاشتند و آن‌ها به خاطر تعصب به یهودا، یهود گذاشتند!

## تحریف در دین چگونه صورت گرفت؟!

سؤال: چه طور می‌شود که تمام مردم همه دین را کنار بگذارند؟! به نظر شما دین چگونه کنار می‌رود؟!

برویم سراغ همین یهودیت و مسیحیت که چیزی از آن‌ها باقی نمانده است، دشمنی حمله نکرد که کتاب سوزی شود! الان یک جلد انجیل هم وجود ندارد! و آنچه که امروزه به عنوان انجیل موجود است، نوشته صحابه و شاگردان صحابه حضرت عیسی علیه‌السلام است! آن هم نه به عنوان کتاب خداوند، بلکه سرگذشت‌نامه حضرت عیسی علیه‌السلام را نوشتند و آن را انجیل نام نهادند!

از کتاب حضرت موسی علیه‌السلام هیچ چیزی نمانده است! یعنی اگر آن کتاب مقدس هزار صفحه بوده، شاید ده، بیست صفحه بیشتر نمانده است! آن هم بیست صفحه‌ای که آنقدر محتوایش جابه‌جا شده است که آن مفهوم و مضمون را نمی‌رساند و کارایی ندارد و بلکه کارایی معکوس دارد!  
چگونه می‌شود که یک دین را این‌گونه تحریف می‌کنند؟! چه کسی تحریف کرد؟! در جواب باید گفت: مقدس‌ها و عالمان آن دین تحریف کردند! نه از بیرون کسی دست زد و نه از درون کسانی که غیر نافذ بودند، توانستند کاری بکنند، چون دستشان کوتاه بود.  
این اتفاق افتاد به نحوی که به صورت تمام و کمال دین منهدم شد؛ به طوری که قرآن، اهل کتاب را رسماً به عنوان کافر معرفی نموده است،

<sup>۵</sup> ...عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: دَخَلْتُ نِسْوَةَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) يُعَدِّنَهَا فِي عَائِيهَا، فَقُلْنَ لَهَا: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، كَيْفَ أَصْبَحْتَ فَقَالَتْ: أَصْبَحْتُ وَ اللَّهُ عَائِفَةٌ لِدُنْيَاكَ، قَالِيَةً لِرَجَالِكَ، لَقَطْنَهُمْ بَعْدَ إِذْ عَجَمْتُهُمْ، وَ سَبَمْتُهُمْ بَعْدَ إِذْ سَبَرْتُهُمْ، فَتُبْحَأُ لِأَفْوَنِ الرَّأْيِ وَ حَظِلِ الْقَوْلِ وَ حَوْرِ الْقَنَاءِ... فَهَلُمَّ فَاسْمَعُ، فَمَا عِشْتَ اَزَاكَ الدَّهْرُ الْعَجَبُ، وَ إِنْ تَعَجَّبْتَ بَعْدَ الْحَادِثِ، فَمَا بِاللَّهِمْ يَا بَنِي سَدِّ اسْتَدْوَا، أَمْ بِأَيَّةِ عُرْوَةٍ تَمَسْكُوا... (الأمامي (للطوسي)، النص، ص: ۳۷۴)

یعنی اگر به آن محتوای کتابشان ملتزم باشند، کافرند!

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ<sup>۱</sup> می فرماید: کفار دو دسته هستند: ۱- کفار اهل کتاب، ۲- کفار مشرک.

این تحریف به چه شکلی صورت گرفت؟! آیا به این شکل بود که به محض ارتحال پیامبرشان، یک دفعه تصمیم گرفتند که مشرک شوند؟! این طور نبوده است! بلکه کم کم و آرام آرام تحریف واقع شد!

مردم چه طوری قبول کردند؟! مردم حساسیت نشان نداند! یعنی می گفتند حالا این که مهم نیست، آن یکی هم که خیلی مهم نیست و...!

### مباحث منشأ دین، مربوط به عموم مردم و متعلق به متن جامعه است

این مباحثی که خدمت سروران عرض می کنیم، اینها متعلق به متن جامعه است، نه به گمان بعضی که فکر می کنند این مباحث مال دانشگاههاست. دید ما نسبت به دین از کجا آمده است؟! چه کسی درست کرده است؟!

### هنر دشمن در القاء نظریاتش به همه مردم

باید به دشمنان دست مریزاد گفت! که با آن هنرشان می توانند حرفها و شبهاتشان را در فضا پخش کنند و به همه مردم بقبولانند، آنچنان که گویا همه دارند در فضای فلسفه غرب نفس می کشند!

آن هنر چیست؟! این است که بین تولیدات فکری و معرفتی شان - هرچه که می خواهد باشد - تا کف بازار و بچه های دبستان و راهنمایی، هیچ فاصله ای نیست! امروز مطلب را تولید می کنند و فردا برنامه می شود!

در دنیای امروز ما، فیزیکدانها و روان شناسان و یک مقداری فلاسفه، عهده دار تبیین جهان هستند؛ قبلاً جادو بود و بعد دین شد و بعد فلسفه و اکنون فیزیک.

در آنجا فاصله ای بین علم و صنعت نیست، صنعت سفارش دهنده دانشگاه است و دانشگاه نیز بر اساس آنچه که باید تولید شود، درس را ارائه می دهد تا دانشجویان بر اساس نیاز صنعت، علم آموزی کنند تا صنعت شان بپرشد؛ چیزی که در بین ما نیست! از آن طرف در فضای علوم انسانی، وقتی نظریه ای تولید می شود، آن را کنار نمی گذارند و تنها به یک کرسی آزاداندیشی و نظریه پردازی اکتفا نمی کنند که مثلاً چند نفر بیایند بنشینند و صحبتی بکنند و دیگر تمام؛ همان کاری که ما الان انجام می دهیم و از این طریق علوم خودمان را عقیم می کنیم!

در آنجا به محض اینکه کسی نظریه را پردازش کرد، بر اساس آن ادبیات شکل می گیرد و به زبان عمومی به همه مردم عرضه می شود. به علاوه بین ادبیات و هنرشان نیز فاصله ای وجود ندارد، به گونه ای که پس از تولید نظریه، شش ماه بعد فیلم سینمایی آن نیز تولید می شود!

اثر پروانه ای روان شناسان آن را در هوا قاپیدند. به سال کمتر رمان هایی راجع به آن بود کمتر از یک سال فیلم سینمایی در بازار بود.

نظرات فلسفی در قالب های مختلف آنچنان عرضه می شود که انگار عموم مردم همان طوری فکر می کنند که متخصصین فکر می کنند! الان چند درصد از ما - ما مذهبی ها - مثل علامه طباطبایی رحمته الله علیه فکر می کنیم؟! این مباحث که مقداری دشوار است و ما هم که حال شنیدن نداریم! تا صحبتی هم بشود می گوئیم که این مباحث مخصوص دانشگاه و حوزه است! پس چه چیزهایی مال ماست؟!

به همین جا هم که ختم نمی شود! آنها نظریاتشان را - همان نظریاتی که در این شبها مورد نقد قرار می گیرند - سریع در فضای عمومی تحت عنوان فیلم و سریال و رمان و داستان و... بدون اینکه بگویند که پشت صحنه این کتاب یا این فیلم، نظریه فلان روان شناس است، پخش می کنند و همه افراد، چه کوچک و چه بزرگ هم دارند می بینند! زهر را با آغوش باز پذیرفتیم ولی پادزهر را حاضر نیستیم بشنویم!

این هنر آنها است که زهرشان را چنان لطیف در قالب هنر و فیلم و سریال و کتاب به کف بازار - که کف بازار آنها کف بازار ما است! - عرضه می کنند که کسی متوجه نمی شود! آنچه در هالیوود تولید می شود، پشت سیم خاردار که نمی ماند! و ما هم ثانیه نمی زنیم و سریع ولع داریم که بخوریم!

### خروج از اعتقادات و باورها بسیار نامحسوس است

خروج از اعتقادات و باورها خیلی نامحسوس تر از آنی است که ما فکر می کنیم؛ یعنی تحت تأثیر علل و عواملی که آنها را دست کم

<sup>۱</sup> سوره مبارکه بینه (۹۸)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱.

گرفته ایم! انسان از جایی زمین می خورد که آن را محسوب نمی کند!

چون آن دشمنی که شما آن را دشمن حساب کنید، برایش برنامه ریزی می کنید و در مقابلش خودتان را مسلح می کنید.

در سال گذشته که مقداری نظریات منشأ دین را بررسی می کردیم، دیدیم حرف هایی که کف بازار به عنوان انتقاد به آخوندها گفته می شود، قبلاً در نظریاتی مثل نظریه تایلور گفته شده است! کسی که می گوید باید آخوندیسم را در عصر دین - البته اشاره دارد به مسیحیت - که به جای جادوگران نشسته اند و خودشان را سلاطین عصر قلمداد کرده و جایگاه پادشاهی برای خودشان درست کرده اند، حذف کرد، انسان وقتی نگاه می کند می بیند گفتارهای امروزه ترجمه همان حرف ها است! حرف هایش را آنچنان در مویرگها تزریق کرده است که به تک تک سلول های انسانی برسد! در حالی که ما حرف های خیلی خوب داریم ولی در قلب مانده و پمپ نمی کنیم تا به همه برسد! نه ما حوصله گفتن داریم و نه شما حوصله شنیدن! آن کسی که با آخوند دشمنی می کند، دشمنی شخصی ندارد، بلکه یک تفکر در جریان است؛ آن کسی که آن حرف ها را می زند و آن انتقادات را می کند، نمی گوید که منظورم آخوندهای بد اخلاق و بی عمل است! بلکه دارد یک جریان را توجه می دهد؛ همان جریانی که در غرب طی شد. و ما الان داریم راه طی شده آنها را طی می کنیم!

غرض اینکه آنچه باید در اینجا بررسی شود، آن چیزی است که مبتلا به امروز ماست؛ این بحث ها مخصوص کنفرانس علمی نیست، بلکه شبهه رایج امروز ماست، شبهه ای که تمام جهان را فرا گرفته است، آن چیزی است که داریم با آن نفس می کشیم.

دشمنان به ما نگفته اند که بیایید برایتان درس بگوییم و دید شما را نسبت به علوم و معارف و جایگاه عقل و نقل و جایگاه حس و تجربه را مشخص کنیم! نه! این ها را با فیلم و سریال و رمان و داستان و برنامه های علمی و... به خورد ما می دهند! خیلی ظریف کار می کنند! خداوند علامه عسکری را رحمت کند، ایشان می گفتند ما در بغداد که بودیم یک وقتی این مبلغین مسیحی آمدند و به بچه های یک مدرسه جزوه های بهداشتی را دادند تا استفاده کنند؛ من یقین داشتم که این ها صرفاً محض رضای خدا نیست، خلاصه یک مسأله ای هست! من کتاب را گرفتم و هرچه ورق زدم، چیزی به ذهنم نیامد. یک مقداری که بیشتر دقت کردم، دیدم که در عکس های این کتاب یک بچه عراقی را نشان می دهد که یکی از راهبه های مسیحی با مهربانی دارد دارو در دهانش می ریزد! [یعنی از طریق عکس دارند پیام خود را منتقل می کنند!]

### ارتباط مباحث منشأ دین با اخلاق و تربیت

نکته دیگر اینکه آیا این مباحث - اینکه فلانی چه گفت، فلانی نظریه اش چه بود، نقد فلان نظریه چیست و... - ارتباطی با اخلاق و تربیت هم دارند یا نه؟! در پاسخ می گوئیم: این به خود ما برمی گردد؛ کسی که دنبال اخلاق و تربیت باشد، از تمام امور و حوادث برای تهذیب خودش استفاده می کند.

به سراغ قرآن بیاییم؛ آیاتی که راجع به اخلاق و تربیت و تهذیب صحبت می کند، شاید حدود دویست آیه باشد. بخش عظیمی از آیات قرآن درباره معاد است، و بخش زیادی درباره داستان هاست. یعنی حدود ۴۰۰۰ آیه قرآن، در مورد این دو موضوع است. مثلاً حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام از سپاهش سان می دید، فرمود: اسبان را بیاورید: **رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِيقٌ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ** <sup>۷</sup> بعد دست می کشیدند روی ساق ها و گردن های این اسبان.

سؤال: این آیه چه پیام تهذیبی و اخلاقی و تربیتی برای شما دارد؟! این دیگر کار ما است و ما باید پیام این آیه را پیدا کنیم.

### تک تک آیات قرآن برای سلوک و تهذیب نفس است

تمام قرآن کتاب سلوک است؛ و تک تک آیات آن آیات تهذیب است. به فرموده علامه طباطبایی رحمته الله علیه می فرمودند از استادم پرسیدم: در کدام آیات قرآن طریق سلوک و تربیت و تهذیب نفس آمده است؟! ایشان در جواب فرمودند: در کدام آیات نیست؟! نمی شود آیه ای پیدا کنید که نفس شما را به حق تعالی مرتبط نکند! والا - معاذ الله - آن آیه ظلمت و انقطاع می شود و اتصال و نور نخواهد داشت! منتها ما به دنبال این هستیم که روایت و آیاتی را که صریحاً اخلاقی باشند، بشنویم.

تمام آیات مؤمنین و منافقین و کفار، آیاتی برای تهذیب نفس است.

<sup>۷</sup> سوره مبارکه ص (۳۸)؛ آیه کریمه ۳۳.

یک کسی که با قرآن انس داشت، یک وقتی در حرم امام حسین علیه السلام آیاتی که به ظاهر ربطی با اخلاق ندارد - مثلاً فرض بفرمایید مثل آیه **الطَّلُقُ مَرَّانٌ**<sup>۱</sup> - را می خواند و تکرار می نمود و مثل ابر بهار گریه می کرد! چه می فهمد که این طور گریه می کرد.

### کسی که دنبال فهم و تهذیب است، از تمام مسائل پیرامونش در این جهت استفاده می کند

آن کسی که به دنبال فهم و رسیدن و عمل و تهذیب است از همه چیز این فهم و رسیدن و عمل و تهذیب را استنباط می کند. اگر کسی آیه ای یافت و نفهمید، باید قرآن را زیر سؤال ببرد یا خودش را؟! چون قرآن کتابی است که خداوند به آن قسم یاد نموده است؛ کتابی است که همه اش دستورالعمل است؛ کتاب سلوک و رساندن است؛ کتاب فهم است. تمام آیات قرآن این گونه اند.

کسی که دنبال تهذیب خودش است از کوچک ترین چیزی استفاده می کند. یک مثال بزنم:

پیرمردی پاک و باصفا بود - که به رحمت خدا رفت - می گفت در دستشویی بودم انگشترم درآمد و در کاسه دستشویی افتاد! دست کردم و آن را درآوردم، یک دفعه با خودم گفتم که من برای یک انگشتر کم مقدار دستم را در نجاست کردم تا آن را به دست بیاورم، برای رضای خداوند چه کرده ام؟! می گفت چنان حالی به من دست داد که تا یک ربع گریه می کردم! کسی که به دنبال فهم است تمام آیات و همه حوادث برایش پیام دارد.

نکته مهم این است که همه ما باید به دنبال تکان دادن خودمان باشیم؛ و خداوند برای تنبه و تکان خوردن ما، هیچ چیز کم و کسری نگذاشته است. هر آنچه لازم بوده گذاشته و هر چه گذاشته لازم بوده است. رب یعنی این. اینکه گفته می شود خداوند رب شمامست، یعنی هر آنچه گذاشته لازم بوده، و هر چه لازم بوده گذاشته است.

شما برای بچه دو ساله غذای کمکی چه می گذارید؟! هر چه که لازم است برای رشدش در معرضش قرار می دهید. پدر حکیم می گوید این اسباب بازی برای این سن مناسب است، فلان اسباب بازی برای تقویت مهارت های بصری خوب است، آن یکی برای تقویت حافظه خوب است و... اگر می خواهد غذا جلوی بچه بگذارد، آبگوشت که نمی گذارد، بلکه غذای لطیفی - آن هم به اندازه - قرار می دهد؛ هر چه برایش می گذارد لازم است و هر چه هم برایش لازم باشد می گذارد.

هر چه به چشم و گوش ما آمده برایمان لازم بوده است؛ حالا اگر بی دقت از کنارش رد شدیم، دیگر تقصیر ماست، تقصیر خداوند نیست. از بلا و خوشی و مصیبت و دعوا و... همه تحت نظام تربیتی سر راهمان گذاشته شده است، در غیر این صورت رب نامیده نمی شود.

### حقیقت انسان، اتصال به حق تعالی است

ما هستیم که باید از همه آنچه در اطراف ما می گذرد برای رجوع به اصل خودمان استفاده کنیم، رجوع به حقیقت خودمان. حقیقت ما اتصال به خداست. یکی از عرفا - مرحوم آقا سید احمد کربلایی رحمته الله علیه - به یکی از شاگردانش نامه ای دارد که در آن می فرماید: «فدای حقیقت شوم که از آن خیر نداری!»، حقیقت تو حق تعالی است.

باید این را تمرین کنیم. از امام حسین علیه السلام مدد بگیریم و یک هفته تمرین کنیم. یعنی هر چه پیش می آید را با دیده عبرت ببینیم؛ فرض کنیم خداوند این قضیه را با دست خاص خودش درست کرده و جلوی پای ما قرار داده است. چه حادثی که مستقیم برای خودمان اتفاق افتاده و ما یک طرف آن حادثه هستیم، و چه حادثی که ما شاهدش هستیم و چه مسائلی که پیش می آید؛ هر چند افتادن یک انگشتر باشد!

این گونه باشید بعد ببینید آیا نیاز به درس اخلاق دارید یا نه؟! امتحان کنید! هر چند عادت کرده ایم که امتحان نکنیم و کار نکنیم! ولی فکر کنید؛ ممکن است برخی جاها هم فکرمان به جایی نرسد، اما مهم نیست. حداقل فکر کنید که اولاً پشت سر این جریان، یک ربوبیتی است که من را هدایت و ربوبیت می کند؛ ثانیاً خداوند با این حادثه چه می خواست به من بفهماند؟!

<sup>۱</sup> سوره مبارکه بقره (۲): قسمتی از آیه کریمه ۲۲۹.

مثلاً در روضه می‌گویند: حضرت علی اکبر (علیه السلام) را «إرباً إرباً»<sup>۹</sup> کردند؛ باید فکر کرد که این جمله، چه چیزی برای من دارد؟! من چه چیزی می‌توانم از آن بگیرم؟! ورای این عاطفه و گریه - که خیلی هم لازم و مهم است - شنیدن این مطلب برای من چه دارد؟! قرار شد از کنار هیچ چیزی ساده رد نشویم؛ چون هیچ چیزی ساده کنار شما نیامده است. همه چیز با نقشه حق تعالی در کنار شما نشسته است و هیچ چیزی ساده نیست؛ باید آدم فکر کند.

### لزوم تولی و تبری در مباحث مربوط به خداوند و مقدسات

مطلب آخر اینکه در کتاب‌هایی که درباره منشأ دین صحبت می‌کنند عباراتی مثل «فلانی حرف باطل زد؛ لعنت بر او باد!» به چشم نمی‌آید؛ چون صرفاً یک امر پژوهشی است، یک امری مربوط به حقانیت یا عدم حقانیت نیست و به مقدسات گره نمی‌خورد.

مثال: اگر کسی درباره دنیای مورچگان یا در خصوص میمون‌ها نظریه پرداز باشد، این یک امر مقدسی نیست؛ مثلاً نظریه بدهد که میمون‌ها قدرت درک انتزاعی اعداد را دارند، و از آن طرف کسی دیگر بگوید ندارند، آیا این دو با هم درگیر می‌شوند؟! آیا همدیگر را لعنت می‌کنند که چرا درباره میمون‌ها این حرف را زدی؟! معنا ندارد.

گاهی و یروس بی‌غیرتی درباره مسائل دینی، در بین پژوهشگران خودمان هم آمده است. کسی نیست به آنها بگوید که این دینی که درباره‌اش صحبت می‌کنی، صرفاً یک امر پژوهشی نیست که مثلاً بگویند اول جادوگری بود، بعد هم چه و چه و الان هم ادیان توحیدی شده است؛ آنگاه ما هم بگوئیم این محقق بود که خیلی تلاش کرد و موفق شد! نه! خیلی بی‌راهه رفت و شیطان کمکش کرد و موفق شد تا به جهنم برسد! گرچه بررسی علمی در جای خودش محفوظ است، اما اینجا علم مقدس است و داریم راجع به مقدسات صحبت می‌کنیم. بنابراین اگر کسی راجع به خداوند و مقدسات صحبت کرد، نمی‌تواند بگوید صرفاً من دارم بحث علمی می‌کنم! اینجا جای موضع‌گیری روحی هم است نه صرفاً بیان مطلب علمی و نقد علمی.

ببینید قرآن راجع به کفار و منافقین حرفشان را نقل می‌کند، نقد هم می‌کند، بعد می‌فرماید **فِي الدَّرِكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ**<sup>۱۰</sup> نیز هستند! این طور نیست که فقط نقل و نقد علمی کند. یعنی تولی و تبری جایش محدود نیست؛ در محدودی علمی این جور نیست که ایزوله کنیم! بلکه در اینجا هم باید بیاید و اصلاً اصل بحث اینجاست.

محققین آن‌ها که دین ندارند - اگرچه در بین یک خانواده مذهبی و مسیحی به دنیا آمده است، عملاً لائیک هستند و مسیحیت، جادوگری و امثال آن را امر باطلی می‌دانند، غیرتی ندارند - و لذا هر چه هم که می‌خواهند می‌گویند.

غرض این که ممکن است در بین این مباحث گفته شود که روش علمی این گونه نیست که رگ غیرت انسان بجنبند! نه! اتفاقاً باید رگ غیرت انسان بجنبند، چرا که علم واقعی همین است و آنچه که به عنوان علم به ما گفته‌اند، در حقیقت علم نیست.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بارها برخی مطالب را نقل می‌کردند و بعد موضع می‌گرفتند و می‌فرمودند: **«مَا لَهُمْ فَأَتَلَهُمُ اللَّهُ»**<sup>۱۱</sup>، خدا بکشد این افراد را که این طوری می‌گویند!

بحث علمی جای خود، غیرت نسبت به محبوب و نسبت به خداوند هم جای خود؛ مگر انسان می‌تواند نسبت به ناموسش بی‌غیرت باشد؟! خداوند و دین خداوند ناموس کل هستی است. همین دقت‌ها را نکردند آن انحرافات در تاریخ پدید آمد؛ بالفعل راجع به مسیحیت و یهودیت و امثال آن‌ها، و نزدیک به فعلیت رسیدن هم در عالم اسلام؛ و اگر نبود عظمت و غیرت اهل بیت (علیهم السلام) سرنوشت ما هم مثل مسیحیت می‌شد. از یک طرف غیرت نسبت به خداوند، و از طرف دیگر دلسوزی نسبت به خلایق.

### ترکت الخلق طریاً فی هواکا و ایتمت العیال لکی أراکا

ای خدا! همه خلق و وجود را ترک کردم به خاطر تو! خانواده‌ام را یتیم کردم که تو را ببینم و به تو برسم! هر چه تو بخواهی!

<sup>۹</sup> ... فلم یزل قتل تمام الماتین ثم ضربه منقذ بن مرة العبدي علی مفرق رأسه ضربة صرعته و ضربه الناس بأسیافهم ثم اعتنق فرسه فاحتمله الفرس إلى عسكر الأعداء فقطعوه بسیوفهم إرباً إرباً. (بحار الأنوار - ط - بیروت)، ج ۴۵، ص: ۴۴

<sup>۱۰</sup> سورة مبارکه نساء (۴)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۴۵.

<sup>۱۱</sup> نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص: ۸۳؛ خطبه ۴۱.



ولو قطعتي في الحب إربا لما حنّ الفؤاد إلى سواكا

اگر در راه عشق خودت مرا پاره پاره کنند، دل به جز عشق تو جای دیگری نمی رود! با این منطق است علی اکبر داده می شود. خداوند ان شاء الله ما را به فهم و به عشق و به غیرت نسبت به حقیقت و حبیب و عمل در آن آستان - آن هم عملی متناسب با فهم مورد رضایت - برساند.

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

حضرت علی اکبر علیه السلام که احتمالاً فرزند بزرگ سیدالشهداء علیه السلام هستند، و از لحاظ سنّی احتمالاً بزرگتر از حضرت سجاد علیه السلام باشند. آن طوری که در روایت آمده «أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مُنْطِقًا»<sup>۱۲</sup> به رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، و یک رابطه عجیب با سیدالشهداء علیه السلام دارند. در برخی از روایات استشمام این می شود که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در بین شهدای کربلا - غیر از حضرت اباعبدالله علیه السلام - بالاتر از بقیه اند، اما از این روایت که ایشان **أَشْبَهُ النَّاسِ** به پیامبرند این گونه استشمام می شود که ایشان از قمر بنی هاشم علیه السلام در یک مرتبه رفیع تری باشند. اولین کسی که از اهل بیت علیهم السلام خواست در برابر پدرشان جان فشانی کند، ایشان بودند؛ و وقتی هم برای میدان آمدن اذن طلبیدند، حضرت بدون درنگ اذن دادند؛ ولی در مورد سایر شهداء یک درنگی می نمودند. خود این اذن سریع دادن اسراری دارد، ولی آدم گاهی فکر می کند شاید این اذن دادن سریع، یک حاجتی در نفس حضرت اباعبدالله علیه السلام بود.

**إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبُ قَضَلَهَا**<sup>۱۳</sup> و خداوند آن حاجت را قضا کرد با اینکه دوباره به سمت پدر برگشتند، و الا می داند که پدر آب ندارد و آنقدر عظمت روحی دارد که می داند این حرف دل پدر را آتش می زند که بگوید تشنگی دارد مرا هلاک می کند: «الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثَمْلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي»<sup>۱۴</sup>، پدر جان! عطش دارد مرا می کشد و سنگینی آهن ها مرا ناتوان کرده است! همه این ها برای آن حاجتی بود که حضرت اباعبدالله علیه السلام داشتند و صرفاً یک رابطه عاطفی نبوده است. سری از اسرار است که زبان اباعبدالله علیه السلام باید در دهان این جوان گذاشته شود تا بعد از این حالت شهید بشوند؛ چه منتقل شد؟! ما نمی دانیم!

کجایی ای مه در بحر خون شناور من	سیاه گشته جهان پیش دیده تر من
غروب کرده به هنگام ظهر در بر من	ستاره سحرم آفتاب صبحدم
که پاره تر شده از لاله های پرپر من	به مصحف بدن پاره پاره ات گریم
که بهر دیدنت آید ز خیمه خواهر من	بپوش زخم جبین شکسته خود را
دو چشم بسته تو در نگاه آخر من	نیاز نیست به تیغ عدو که کشت مرا
که کشته شد پسر من تشنه در برابر من	فراوات موج زد و من نظاره می کردم
دهان من نه، دل من نه، که پای تا سر من	زبان خشک تو را در دهان نهادم و سوخت
که از برای تو آورده آب مادر من	مبر فروز عطش خون حنجر خود را
که گشته عمه مظلومه تو یاور من	پس از تو در دل دشمن چنان غریب شدم
هزار بار تو را کشته خصم کافر من	هزار قاتل و یک کشته و هزاران زخم
ز بانگ واعطشای علی اکبر من	به خیمه اشک خجالت گرفت چشمم را

و الحمد لله رب العالمین

حسین جان...

<sup>۱۲</sup> فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ خَرَجَ عَلَيَّ بِنُ الْحُسَيْنِ ع وَ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّاسِ وَجْهًا وَ أَحْسَنِهِمْ خُلُقًا فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ فَأَذِنَ لَهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيِسٍ مِنْهُ وَ أَرْخَى ع عَيْنَهُ وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَشْهَدُ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ مُنْطِقًا بِرَسُولِكَ ص وَ كُنَّا إِذَا اشْتَمْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ فَصَاحَ وَ قَالَ يَا ابْنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي فَتَقَدَّمَ نَحْوَ الْقَوْمِ فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَ قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ وَ قَالَ يَا أَبَتِ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثَمْلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي فَهَلْ إِلَى سُرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ فَبَكَى الْحُسَيْنُ ع وَ قَالَ وَاعْوِثَا يَا بَنِي قَاتِلِ قَلِيلًا فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلَقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا ص فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى سُرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا... (التهوف علی قتلى الطفوف / ترجمه فهری، النص، ص: ۱۱۲)

<sup>۱۳</sup> سورة مبارکه یوسف (۱۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۶۸.

<sup>۱۴</sup> رجوع شده به پاورقی ۱۲.